

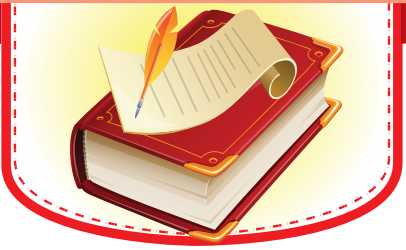
طلوع

روزنامه

تاریخ
۱۳
آذر
۱۳۹۸
چهارشنبه

صفحه
۶
شماره
۲۶۷۳
سال
بیست و پنجم

ادبی و هنری



آرمین بلادی نژاد

نیکلا کوچولو و ماشین پرنده
نیکلا کوچولو همیشه دوست داشت که یک ماشین پرنده فرمز داشته باشد. او هر ماشین قرمزی را که می دید در تخیلش سوار آن می شد و به آسمان می رفت و از لابه لای ابرها می گذشت و بازی می کرد. یک روز که داشت کتاب داستانش را می خواند یک فرشته را در کتاب دید. فرشته دستش را گرفت و به یک نمایشگاه اوتوبیل برد و برایش یک ماشین قرمز که می توانست پرواز کند خرید. نیکلا خیلی خوشحال شد. فرشته گفت: چون پسر درس خوان و زرنگی هستی و به پدر و مادرت احترام می گذاری برایت این ماشین پرنده را خریدم. نیکلا از فرشته تشکر کرد و سوار ماشینش شد و از راه آسمان به خانه برگشت.



بنیامین بلادی نژاد

کلاغ آبی
هوای حسابی سرد شده بود؛ تمام پرنده ها از باغ کوچ کرده بودند جز یک کلاغ آبی که روی درخت سپیدار بلند لانه ساخته بود. کلاغ آبی در زمستان سردش نمی شد چون پرهای آبی اش حسابی او را گرم می کرد. کلاغ آبی که خیلی تنها شده بود با خودش گفت: کاش بقیه پرنده ها اینجا بودند؛ یعنی از دست من ناراحت شدن که از اینجا رفتن؟ من که به اونا چیزی نگفتم. اونا همیشه منو به خاطر رنگ آبی ام مسخره می کردن اما منم که اونا رو بخشیدم و دیگه از شون ناراحت نیستم؛ پس چرا رفتن؟ بهتره برم دنبالشون. کلاغ آبی بال زد و رفت به دنبال پرنده ها؛ او چند روز در راه بود تا به آنها رسید. خیلی خوشحال شد که بالاخره پرنده های باغ را پیدا کرده. کلاغ آبی پیش آنها رفت و گفت: چرا از باغ رفتین؟ نکنه از من ناراحتین؟ یکی از آن پرنده ها گفت: نه اونجا دیگه هوای سرد شده بود و ما طاقت سرما رو نداشتیم. کلاغ آبی گفت: خب کی برمی گردین؟ پرنده ها گفت: هر وقت هوای اونجا گرم بشه، چند ماه دیگه. کلاغ آبی گفت: چند ماه که خیلی زیاده، پس اجازه هست منم پیش شما بمونم؟ آخه اونجا خیلی تنهام. پرنده ها همه با هم گفتند: آره، بمون پیشمون و ما رو ببخشدیم و دیگه آگه مسخره ات کردیم. کلاغ آبی خوشحال شد و شروع به ساختن لانه برای خودش کرد.



نیایش محمدی

زنبور تریکوگراما

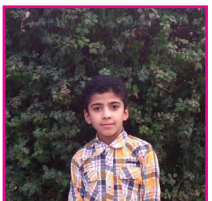
در باغچه خانه مامان بتی چند درخت بزرگ سبب بود که در فصل بهار و تابستان سببهای بزرگ و شیرینی می داد. مامان بتی از آن سببها به همسایه ها و دوستانش می داد و مقداری را برای بیچها و نوه هایش می گذاشت. همه عاشق سببهای باغچه مامان بتی بودند. یک روز صبح که مامان بتی برای چیدن سببها به حیاط رفت متوجه شد که تعدادی از سببها کرم زده. خیلی ناراحت شد و به فکر فرورفت؛ ناگهان یادش به زنبور تریکوگراما افتاد. مامان بتی رفت و از زنبور تریکوگراما دعوت کرد که به خانه اش بیاید و حساب کرمها را برسد و او قبول کرد. فردای آن روز زنبور تریکوگراما با خانواده اش به خانه مامان بتی آمد و هر کدماشان در بدن کرمها تمم گذاشتند. تخمها از بدن کرمها می خوردند و بزرگ می شدند و اینطوری کرمها همه مردند. مامان بتی از زنبورهای تریکوگراما تشکر کرد و با سببهای باغچه کیک پخت و جشن بزرگی گرفت.

کلاس چهارم دبستان غیردولتی مهر وطن ناحیه ۱ شیراز



زهرا اخوان

باز هم نگاه کن با دو چشم میثاتی باز هم دستهایم را بگیر و گرمای وجودت را به رخم بکش باز هم دستهایم را در لابه لای موهایم فرو ببر و نازش کن باز هم بیا با هم زیر نیم نم بران قدم بزیم؛ دست در دست باز هم کنارم بنشین و برایم از آرزوهای آینده بگو باز هم با هم به کف بازارچه قصر دشت برویم و از حال و هوای بومی اش لذت ببریم و با دستی پر از میوه های پاییزی به خانه برگردیم. باز هم در کوچ باغ های شهر کنار دیوارهای کاه گلیش قدم بزیم و بگوئی که دوستم داری... باز هم با هم هرگز تو را نخواهم دید و صدای آواز خوست را نخواهم شنید پسر! پسر! پسر!



ارسطو آزادی فر

درخت بازگوش
درخت کوچولو از وقتی که به دنیا آمده بود بازگوشی می کرد و به حرف های درخت مادر گوش نمی داد. یک روز آفتاب بازگوشی کرد که دیگر تاب و توان مادرش را گرفته بود. هر روز گله می کرد که از سایه او می خواست استفاده کند او را اذیت می کرد. روزی پسرک جوانی که خسته بود رفت تا از سایه او لذت ببرد و چرتی بزند. درخت بازگوش شروع به تکان دادن شاخه هایش کرد و با میوه های رسیده اش کله پسرک را زخمی کرد. پسرک جوان ناراحت شد و دو تا از شاخه هایش را شکست. درخت بازگوش خیلی دردتش گرفت و ناله می کرد اما پسرک گوش نمی داد و گفت: خوب بود که نگذاشتی من از سایه ات بهره ببرم؛ پس حالا ساکت باش و نگاه کن. درخت بازگوش به فکر فرورفت و گفت: ای کاش حرف مادرم را گوش داده بودم و اذیت نمی کردم. از آن روز به بعد درخت بازگوش دست از شیطنت کشید و به حرف های مادرش گوش داد.

صورتش به قرص ماه طعنه میزد؛ مارال صدایش می کردند. مشکش را از آب چشمه پر کرد و به راه افتاد. پسرک چوپان به دنبالش دوید و در دامنه ای کوه به او رسید. به چشمان بیچه آهو خیره ماند و گفت: مارال! مارال! به خدا دوست دارم. و باز جوابی نشنید و گفت: لااقل یک کلمه جوابم را بده. در همین هنگام صدای مهیب انفجار معدن از دل کوه شنیده شد. پسرک از ترس به خود لرزید و مارال بی تفاوت به صدا در آمد.



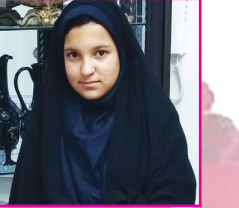
سحر کاظمی

ستاره کوچولو
تابستان گذشته علی و خانواده اش به دریا رفتند. علی سالها آرزو داشت که دریا را ببیند چون خیلی اوضاع مالی آنها خوب نبود؛ فکر می کرد بزرگترین آرزوش همین است. علی لب ساحل به همراه محمد و مریم، برادر و خواهر کوچکترش مشغول بازی با شن های ساحل بودند که یکدفعه موجی آمد و چند تا صدف و یک ستاره دریایی با خودش آورد. ناگهان محمد جیفی کشید؛ مریم و علی با هیجان به طرف او رفتند و ستاره دریایی زیبایی را برای اولین بار دیدند. با خوشحالی تمام از مادرشان یک کاسه گرفتند و ستاره دریایی را داخل آن انداختند. علی متوجه شد که یکی از بازوهای ستاره آسیب دیده و خیلی نگران شد و از محمد خواست کرد که آن را به آب برگرداند اما محمد که کوچکتر بود و ستاره را خیلی دوست داشت اجازه نداد که علی ستاره را به آب بیندازد. علی گفت: پس بیا تا به مقدار آب دریا رو روی اون بریزیم تا نپیره. بعد از چند ساعت دیدند که بازوی ستاره آرام آرام دارد بهتر می شود. علی پیش مادرش رفت و از او خواست تا برایش توضیح بدهد که چرا و چگونه ستاره خوب شد؛ مادر علی گفت: بعضی از جانورا قادر هستن که آگه جایی از بدنشون آسیب ببینه اون رو خودش دوباره بازسازی کنن. علی و مریم و محمد بعد از اینکه بازوی ستاره خوب شد آن را به آب برگرداندند تا به زندگی اش ادامه بدهد.



اهورا آزادی فر

کنار هم می نشستند. با هم درس می خواندند، با هم مشق می نوشتند و همه کارهاشون رو با هم انجام می دادند. اما به روز آرمینا به مدرسه نرفت؛ آیسودا هم اون روز هیچ کاری نکرد نه درس خوند و نه مشق نوشت. معلمش خیلی ناراحت شد و به آیسودا گفت: درست که با هم خیلی صمیمی هستین اما نباید تو به خاطر این که آرمینا غایب هست هیچ کاری نکنی. فردا هم مشقات رو مینویسی و درست رو میخونی. آیسودا که خیلی ناراحت بود رفت خونه و نشست سریع درش رو خوند و مشقش رو نوشت و بعد به مادرش گفت که چه اتفاقی افتاده و با مادرش به خونه آرمینا رفت تا ازش بپرسه که چرا به مدرسه نرفته؛ آرمینا گفت: من مریض شدم و نتونستم بیام، ولی فردا میام. آیسودا گفت: چون تو نیامدی منم سر کلاس نه درس خوندم و نه مشق نوشتم؛ خانم معلم هم از کارم ناراحت شد. آرمینا خیلی ناراحت شد و رو به آیسودا کرد و گفت: آگه یکی از ما نیامد مدرسه باید اون یکی هم درس بخونه، هم مشق بنویسه تا واسه کسی که غایب بوده درس و مشق رو توضیح بده تا اون از کلاس عقب نمونه. آیسودا متوجه اشتباهش شد و نشست و درس جدید رو برای آرمینا توضیح داد. صبح که رفتن مدرسه خانم معلم از هر دو درس پرسید و همه بیچهای کلاس تعجب کردند. چطور آرمینا که غایب بوده درس رو به این خوبی بلده؟! معلم از این کار آیسودا خوشحال شد و بهش مثبت داد. از فردای آن روز آرمینا و آیسودا هم درس می خواندند و هم اگر یکی از بیچهای کلاس درس رو نفهمیده بود برایش توضیح می دادند و شاگرد اول مدرسه بودند و به همین دلیل مدیر مدرسه اونها رو در ماه محرم به اردو کربلا برد.



حدیث سجادی منش

کارهاشون رو با هم انجام می دادند. اما به روز آرمینا به مدرسه نرفت؛ آیسودا هم اون روز هیچ کاری نکرد نه درس خوند و نه مشق نوشت. معلمش خیلی ناراحت شد و به آیسودا گفت: درست که با هم خیلی صمیمی هستین اما نباید تو به خاطر این که آرمینا غایب هست هیچ کاری نکنی. فردا هم مشقات رو مینویسی و درست رو میخونی. آیسودا که خیلی ناراحت بود رفت خونه و نشست سریع درش رو خوند و مشقش رو نوشت و بعد به مادرش گفت که چه اتفاقی افتاده و با مادرش به خونه آرمینا رفت تا ازش بپرسه که چرا به مدرسه نرفته؛ آرمینا گفت: من مریض شدم و نتونستم بیام، ولی فردا میام. آیسودا گفت: چون تو نیامدی منم سر کلاس نه درس خوندم و نه مشق نوشتم؛ خانم معلم هم از کارم ناراحت شد. آرمینا خیلی ناراحت شد و رو به آیسودا کرد و گفت: آگه یکی از ما نیامد مدرسه باید اون یکی هم درس بخونه، هم مشق بنویسه تا واسه کسی که غایب بوده درس و مشق رو توضیح بده تا اون از کلاس عقب نمونه. آیسودا متوجه اشتباهش شد و نشست و درس جدید رو برای آرمینا توضیح داد. صبح که رفتن مدرسه خانم معلم از هر دو درس پرسید و همه بیچهای کلاس تعجب کردند. چطور آرمینا که غایب بوده درس رو به این خوبی بلده؟! معلم از این کار آیسودا خوشحال شد و بهش مثبت داد. از فردای آن روز آرمینا و آیسودا هم درس می خواندند و هم اگر یکی از بیچهای کلاس درس رو نفهمیده بود برایش توضیح می دادند و شاگرد اول مدرسه بودند و به همین دلیل مدیر مدرسه اونها رو در ماه محرم به اردو کربلا برد.

منتظر داستان و اشعار شما هستیم
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.
toloudaily@gmail.com
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی-هنری: **صفورا کاظمی**



آگهی حصر وراثت
آقای علیرضا عبدالله پور فرزند مرحوم علی به شرح درخواستی که به کلاس ۹۸۰۲ این شورا ثبت گردیده درخواست صدور گواهی انحصار وراثت نموده و چنین توضیح داده که شادروان علی عبدالله پور فرزند رضا به شماره ملی ۲۳۷۰۲۱۲۸۳۷-۱۳۱۸ صادره از کارزورن در تاریخ ۱۳۹۸/۹/۱ در اقامتگاه دایمی خود شهرستان کارزورن فوت نموده وراثت حین الفوت وی عبارتند از: ۱- مصومه بیگم نجفی به شماره ملی ۲۳۷۱۷۵۳۸۹-۲۳۷۰۲۳۱۱۳۳۰ کارزورن زوجه متوفی ۲- علیرضا عبدالله پور به شماره ملی ۲۳۶۰۰۴۰۷۶۶-۲۳۶۰۰۴۰۷۶۶ کارزورن پسر متوفی ۳- حسین عبدالله پور به شماره ملی ۲۳۷۲۰۸۵۹۲۲-۲۳۷۲۰۸۵۹۲۲ کارزورن پسر متوفی ۴- مریم عبدالله پور به شماره ملی ۰۰۶۴۰۴۸۲۲۱-۱۳۵۴ تهران دختر متوفی ۵- مریم عبدالله پور به شماره ملی ۲۲۹۹۷۷۷۸۸۳-۱۳۵۷ شیراز دختر متوفی و لاغیر اینک شورا پس از انجام تشریفات مقدماتی درخواست مزبور را در یک نوبت آگهی می نماید تا هر کسی اعتراضی دارد و یا وصیتنامه از متوفی نزد او می باشد از تاریخ نشر آگهی به مدت یک ماه به این شورا مراجعه و تقدیم نماید والا گواهی صادر خواهد شد.
۸/۸۷۷

زمانی بخش - رئیس شعبه چهارم شورای حل اختلاف کارزورن

آگهی حصر وراثت
آقای محمدجواد ندافیان بوشهری فرزند مرحوم غلامرضا به شرح درخواستی که به کلاس ۹۸۰۸۶۱ این شورا ثبت گردیده درخواست صدور گواهی انحصار وراثت نموده و اعلام داشته که مرحوم غلامعلی ندافیان بوشهری فرزند مرحوم محمدجواد به شماره ملی ۳۵۰۰۱۰۴۰۹۶-۱۳۰۶ صادره از بوشهر در تاریخ ۱۳۷۵/۳/۲۱ در اقامتگاه دایمی خود شهرستان کارزورن فوت نموده و وراثت حین الفوت وی عبارتند از: ۱- فرخ اشولی دهقانی به شماره ملی ۵۱۲۹۳۸۷۷۹۱-۱۳۱۵ سیرم سفلی زوجه متوفی ۲- اسمعیل ندافیان بوشهری به شماره ملی ۱۸۱۷۰۴۱۶۶۰-۱۳۴۳ آبادان پسر متوفی ۳- قاسم ندافیان بوشهری به شماره ملی ۱۸۱۷۱۴۴۰۶۵-۱۳۴۸ آبادان پسر متوفی ۴- محمدجواد ندافیان بوشهری به شماره ملی ۱۸۱۷۷۳۰۳۳۱-۱۳۳۱ آبادان پسر متوفی ۵- احمد ندافیان بوشهری به شماره ملی ۱۸۱۶۹۹۵۴۱-۱۳۴۱ آبادان پسر متوفی ۶- سکنیه ندافیان به شماره ملی ۱۹۵۰۴۲۸۶۸۰-۱۳۳۹ ماهشهر دختر متوفی ۷- فاطمه ندافیان بوشهری به شماره ملی ۱۹۵۰۰۴۵۶۱۷-۱۳۳۷ ماهشهر دختر متوفی ۸- زینب ندافیان بوشهری به شماره ملی ۱۸۱۷۱۱۰۸۶۱-۱۳۴۶ آبادان دختر متوفی ۹- مریم ندافیان بوشهری به شماره ملی ۱۸۲۹۲۰۵۱۴۵-۱۳۳۵ خرمشهر دختر متوفی و لاغیر اینک شورا پس از انجام تشریفات مقدماتی درخواست مزبور را در یک نوبت آگهی می نماید تا هر کسی اعتراضی دارد و یا وصیتنامه از متوفی نزد او می باشد از تاریخ نشر آگهی به مدت یک ماه به این شورا مراجعه و تقدیم نماید والا گواهی صادر خواهد شد.
۸/۸۷۱

آگهی حصر وراثت
آقای محمدجواد ندافیان بوشهری فرزند مرحوم غلامرضا به شرح درخواستی که به کلاس ۹۸۰۸۶۳ این شورا ثبت گردیده درخواست صدور گواهی انحصار وراثت نموده و اعلام داشته که مرحومه فاطمه ندافیان بوشهری فرزند مرحوم حاجی آقا به شماره ملی ۳۵۰۰۱۰۴۰۷۱-۱۳۸۷ صادره از بوشهر در تاریخ ۱۳۱۵/۶/۱۶ در اقامتگاه دایمی خود شهرستان کارزورن فوت نموده و وراثت حین الفوت وی عبارتند از: ۱- مرحوم غلامعلی ندافیان بوشهری به شماره ملی ۳۵۰۰۱۰۴۰۹۶-۱۳۰۶ بوشهر پسر متوفی ۲- مرحومه زینب ندافیان بوشهری به شماره ملی ۳۵۰۰۱۰۴۰۸۸-۱۳۰۲ بوشهر دختر متوفی ۳- زیور ندافیان بوشهری به شماره ملی ۳۵۰۰۶۷۸۰۷۶-۱۳۰۹ بوشهر دختر متوفی و لاغیر اینک شورا پس از انجام تشریفات مقدماتی درخواست مزبور را در یک نوبت آگهی می نماید تا هر کسی اعتراضی دارد و یا وصیتنامه از متوفی نزد او می باشد از تاریخ نشر آگهی به مدت یک ماه به این شورا مراجعه و تقدیم نماید والا گواهی صادر خواهد شد.
۸/۸۷۶

آگهی حصر وراثت
آقای محمدجواد ندافیان بوشهری فرزند مرحوم غلامرضا به شرح درخواستی که به کلاس ۹۸۰۸۶۲ این شورا ثبت گردیده درخواست صدور گواهی انحصار وراثت نموده و اعلام داشته که مرحومه زینب ندافیان بوشهری فرزند مرحوم محمدجواد به شماره ملی ۳۵۰۰۱۰۴۰۸۸-۱۳۰۲ صادره از بوشهر در تاریخ ۱۳۵۵/۴/۲ در اقامتگاه دایمی خود شهرستان کارزورن فوت نموده و وراثت حین الفوت وی عبارتند از: ۱- مرحوم غلامعلی ندافیان بوشهری به شماره ملی ۳۵۰۰۱۰۴۰۹۶-۱۳۰۶ بوشهر برادر ابوبنی متوفی ۲- زیور ندافیان بوشهری به شماره ملی ۳۵۰۰۶۷۸۰۷۶-۱۳۰۹ بوشهر خواهر ابوبنی متوفی و لاغیر اینک شورا پس از انجام تشریفات مقدماتی درخواست مزبور را در یک نوبت آگهی می نماید تا هر کسی اعتراضی دارد و یا وصیتنامه از متوفی نزد او می باشد از تاریخ نشر آگهی به مدت یک ماه به این شورا مراجعه و تقدیم نماید والا گواهی صادر خواهد شد.
۸/۵۷۹

آگهی حصر وراثت
آقای محمدجواد ندافیان بوشهری فرزند مرحوم غلامرضا به شرح درخواستی که به کلاس ۹۸۰۸۶۲ این شورا ثبت گردیده درخواست صدور گواهی انحصار وراثت نموده و اعلام داشته که مرحومه زینب ندافیان بوشهری فرزند مرحوم محمدجواد به شماره ملی ۳۵۰۰۱۰۴۰۸۸-۱۳۰۲ صادره از بوشهر در تاریخ ۱۳۹۸/۰۹/۲۱ مورخ ۱۳۹۸/۰۹/۲۱ ساعت ۱۰ صبح روز مقرر صورت می پذیرد لذا در موعد مذکور و تاریخ تعیین شده در محل وقوع ملک حضور به هم رسانید، عدم حضور مانع اجرای عملیات افزاری نخواهد شد. این آگهی مطابق ماده ۱۸ آیین نامه اجرائی مفاد اسناد رسمی لازم الاجرا فقط در یک نوبت منتشر خواهد شد. تاریخ انتشار: ۹۸/۰۹/۱۳
مدیر واحد ثبتی حوزه ثبت ملک شیراز - ناحیه ۴، مهدی خرم دل

آگهی حصر وراثت
خانم روشن ساسان پور به شماره ملی ۲۳۷۱۴۸۴۱۱۳ به استناد شهادتنامه و گواهی فوت و فتوایی شاستانامه ورثه درخواستی به شماره - تقدیم این دادگاه نموده و چنین اشعار داشته که شادروان ساسان ساسانی پور فرزند سعید به شماره ملی ۲۳۶۰۰۱۴۷۳۹۰-۲۳۶۹ در تاریخ ۱۳۹۸/۰۴/۳ در اقامتگاه دایمی خود درگذشته ورثه حین الفوت وی عبارتند از: ۱- سعید ساسانی پور فرزند عوض ش ملی ۲۳۷۱۴۸۹۴۴۱-۱۳۴۸ صادره از حوزه کارزورن پدر متوفی ۲- روشن ساسان پور فرزند اسفندیار ش ملی ۲۳۷۱۴۸۴۱۱۳-۱۳۴۶ صادره از حوزه کارزورن مادر متوفی اینک شورا پس از انجام تشریفات مقدماتی درخواست مزبور را در یک نوبت آگهی می نماید تا هر کسی اعتراضی دارد و یا وصیتنامه از متوفی نزد او می باشد از تاریخ نشر آگهی به مدت یک ماه به این شورا مراجعه و تقدیم نماید والا گواهی صادر خواهد شد.
۸/۸۷۵

زمانی بخش - رئیس شعبه چهارم شورای حل اختلاف کارزورن

زمانی بخش - رئیس شعبه چهارم شورای حل اختلاف کارزورن

زمانی بخش - رئیس شعبه چهارم شورای حل اختلاف کارزورن

زمانی بخش - رئیس شعبه دوم شورای حل اختلاف قائمیه

زمانی بخش - رئیس شعبه دوم شورای حل اختلاف قائمیه